

تاریخ بخارا

تألیف ابو بکر نرشخی
(به سال ۳۲۲ خورشیدی)

ترجمه و تلخیص: ابونصر قباوی
(به سال ۵۰۷ خورشیدی)

باز تلخیص: محمدابن زفر
(به سال ۵۵۷ خورشیدی)

ویرایش و آرایش: امیر حسین خنجی

نشر الکترونیکی: وبگاه «ایران تاریخ»
www.irantarikh.com

فهرست مطالب

۱	توضیح
۱۵	مقدمه
۱۷	فصل
۱۷	در ذکر پیدایش بخارا
۲۱	در ذکر آسامی بخارا
۲۳	ذکر روستاهای بخارا
۳۴	ذکر رودهای بخارا و نواحی آن
۳۶	ذکر جایهای بخارا
۳۶	ذکر بیت الطراز
۳۷	ذکر بازار ماخ
۳۸	ذکر کهنه‌دژ بخارا
۴۱	ذکر منزلهای پادشاهان که به بخارا بوده است
۴۳	ذکر جوی مولیان
۴۵	ذکر شمس آباد
۴۶	ذکر گوشکهای بخارا
۴۸	ذکر دیوار بخارا که مردمان آن رادیوار کنپرک گویند
۴۹	ذکر ریض بخارا
۵۰	ذکر درم و سیم زدن به بخارا
۵۲	ذکر خراج بخارا و نواحی آن
۵۳	ذکر خاتون، که به بخارا پادشاه بود و فرزندان او که پادشاه بودند بعد از وی
۵۷	ذکر فتح بخارا بردست لشکر اسلام
۵۷	ذکر لشکر کشیدن عبیدالله زیاد به بخارا
۵۸	ذکر صلح کردن سعید ابن عثمان با خاتون
۶۱	ذکر لشکر کشیدن سلم ابن زیاد به بخارا و صلح کردن او با خاتون
۶۳	ذکر فتح بخارا بردست قتیبه ابن مسلم

- ۶۷ ذکرِ ظاهر شدنِ اسلام در بخارا.....
- ۶۸ ذکرِ بنای مسجدِ جامعِ بخارا.....
- ۷۲ ذکرِ نمازگاهِ عید.....
- ۷۳ ذکرِ قسمت کردنِ شهرِ بخارا در میانِ عرب و عجم.....
- ۸۰ ذکرِ کشتنِ طغشادهِ مسلمانانِ بخارا را.....
- ۸۰ ذکرِ نصرِ سِیّار، و کشته شدنِ طغشاده.....
- ۸۳ ذکرِ خروجِ شُرَیکِ ابنِ شیخِ المُهری بر ابو مسلم^(ع).....
- ۸۷ ذکرِ خروجِ مُقَنَعِ و اتباعِ او از سپیدجامگان.....
- ۹۴ حکایتِ دیدارِ بندگانِ مقنَعِ خدای خویش را.....
- ۹۵ سببِ هلاک شدنِ مقنَع.....
- ۹۹ ذکرِ ولایتِ آلِ سامان.....
- ۱۰۱ ذکرِ ولایتِ امیرِ اسماعیلِ ابنِ احمدِ سامانی.....
- ۱۱۷ ذکرِ امیرِ احمدِ ابنِ اسماعیلِ سامانی.....
- ۱۱۸ ذکرِ امیرِ نصرِ ابنِ احمدِ ابنِ اسماعیلِ سامانی.....
- ۱۲۰ ذکرِ امیرِ نوحِ ابنِ نصرِ ابنِ احمدِ ابنِ اسماعیلِ سامانی.....
- ۱۲۱ ذکرِ امیرِ رشیدِ ابوالفوارسِ عبدالملکِ ابنِ نوحِ ابنِ نصرِ ابنِ احمد.....
- ۱۲۲ ذکرِ امیرِ منصورِ ابنِ نصرِ ابنِ احمد.....
- ۱۲۳ ذکرِ امیرِ نوحِ ابنِ منصورِ ابنِ نصرِ ابنِ احمد.....
- ۱۲۴ ذکرِ جماعتی که در بخارا قاضی بودند.....

مقدمه

سپاس و ستایش خدای تعالی را - جل جلاله - که آفریننده جهان است و داندۀ نهان است و روزی دهنده جانوران است و دارنده زمین و آسمان است. و درود و تحیت بر گزیده آدمیان، خاتم پیامبران، محمد مصطفی (صلی الله علیه و سلم) و یاران و اتباع و اشیاع او (رضوان الله علیهم اجمعین). چنین گوید ابونصر احمد ابن محمد ابن نصر قباوی^۱ که ابوبکر محمد ابن جعفر نرشی کتابی تألیف کرده است به نام امیر حمید ابو محمد نوح ابن نصر ابن احمد ابن اسماعیل سامانی^(رح) در ذکر بخارا^۲ و مناقب و فضایل او و آنچه در وی است و در روستاهای وی از مَرافِق و مَنافِق و آنچه به وی نسبت دارد، و ذکر احادیثی که در فضیلت بخارا آمده است از رسول (ص) و اصحاب و تابعین و علمای دین (رضوان الله علیهم اجمعین). و تألیف این کتاب به عربی بوده است به عبارت بلیغ در سال ۳۳۲ از هجرت نبوی (ص). و چون بیشتر مردم به خواندن کتاب عربی رغبت ننمایند، دوستان از من درخواست کردند که «این کتاب را

۱ - قبا از روستاهای فرغانه در قرغیزستان کنونی.

۲ - بخارا نامی است پارسی، و به نوشته جهانگشای جوینی معنایش مجمع علم است به زبان مغان.

به پارسی ترجمه کن». فقیر درخواستِ ایشان را اجابت کردم و این کتاب را در جمادی الاول سال ۵۲۲ به پارسی ترجمه کردم. و چون در نسخهٔ عربی ذکرِ خبرهائی بود که در کار نبود و در آن مصلحتی باز بسته نبود، و نیز طبیعت را از خواندنِ آن ملالت می‌افزود، ذکرِ آن خبرها کرده نشد.

و این کمترین بندگان، محمد ابن زفر ابن عمر، در سال ۵۷۴ به طریق اختصار ذکر کرد به جهتِ مجلسِ عالیِ صدرِ صُدورِ جهانِ خواجه امامِ أَجَلِّ أَعَزَّ، بُرْهانِ المَلَّه و الدِّین، سیفِ الاسلام و المسلمین، حُسامِ الأئمَّه فی العالمین، سلطانِ الشَّرِیعَه، ظَهرِ الخِلافَه، امامِ الحَرَمَین، مُفتی الخافِقَین، کریمِ الطَّرَفَین، ذوالمَنابِ والمَفاخر، عبدالعزیز ابن الصدر الامام الحمید برهان الدین عبدالعزیز، قَدَّسَ اللهُ ارواحِ السَّلَف و بارکَ فی عُمَرِ الخَلَف فی العِزِّ والعُلَى.

فصل

در ذکر پیدایش بخارا

محمد ابن جعفر نرشخی این فصل را در کتاب نیاورده است،^۱ اما ابوالحسن عبدالرحمن محمد نیشابوری در کتاب خزائن العلوم چنین آورده است که این موضع که امروز بخارا است آبگیر بوده است و بعضی از وی نیستان بوده است و درختان و مرغزار، و بعضی موضع چنان بوده که هیچ حیوان پایاب نیافتی به آن سبب که ولایت‌هایی که سوی سمرقند است برکوهها برفها گذاختی و آن آب آنجا جمع شدی. بر سوی سمرقند رودی عظیم است که او را «رود ماصف^۲» خوانند، در آن رود آب بسیار جمع شود، و آن آب بسیار برفت و زمین را بکند و گل بسیار بیرون آورد چنانکه این مگاها آکنده شد. آب بسیار می‌آمد و گل بسیار می‌آورد تا به «بُتک» و «قَرَب» رسید،^۳ و آب آن دیگر باز داشت و این موضع که بخارا است آکنده شد و زمین راست شد، و آن رود عظیم «رود سغد» شد. و این موضع عظیم «بخارا» شد.

و مردمان از هر جا جمع آمدند و آنجا خُرمی گرفت، و مردمان از جانب

۱- تمامی این فصل از افزوده‌های مترجم است که در قرن ششم هجری بر کتاب افزوده شده است.

ولی برخی از داده‌هایش مورد تأیید منابع معتبر تاریخی نیست.

۲- ماصف تلفظ عربی ماه‌اسف است که نام دیگرش، اندکی دورتر از بخارا، زرافشان بوده.

۳- این دو روستا بر کرانه آمودریا در نزدیکی شهر چارجوی در ازبکستان کنونی واقع‌اند.

ترکستان آمدند، و به این ولایت آب و درختان بسیار بود و شکار بسیار بود. آن مردمان را این ولایت خوش آمد، اینجا مُقام کردند. و اول در خیمه و خرگاه ایستادند و باشیدند، و به روزگار مردم گرد آمدند و عمارتها کردند. و مردم بسیار شدند، و یکی را برگزیدند و امیر کردند، و نام او «اَبْرُوی» بود. و هنوز این شهر نبود، ولیکن بعضی از روستاها شده بود، و از آن جمله یکی «نور» بود و «خرقان» رود و «وردانه» و «تراوچه» و «سفنه» و «ایسوانه». و دپه بزرگ که پادشاه نشستی «بیکند» بود. و شهر «قلعه دَبّوسی» بود، و شهر وی را خواندندی.^۲

و چون روزگاری برآمد «ابروی» بزرگ شد و ظلم پیش گرفت به این ولایت، چنانکه مردم بیش صبر نتوانستند کرد. دهقانان^۳ و توانگران از این ولایت بگریختند و به ترکستان رفتند،^۴ و طراز شهری بنا کردند و آن شهر را چَمَوک^۵ نام کردند ازبهر آنکه دهقان بزرگ - رئیس آن طایفه - که از آنجا رفته بود وی را چَموک نام بود. «چَموک» به زبان بخاری گوهر بود، و «کَت» شهر بود، یعنی شهر چَموک. و به زبان بخاری کسی که بزرگ بود وی را چَموک خوانند، یعنی «گوهری است فلان».

پس آن مردمان که به بخارا مانده بودند به نزد مهتران خود کس فرستادند و فریاد خواستند از جور ابروی. و آن مهتران و دهقانان به نزد پادشاه ترکستان رفتند،^۶ و نام آن پادشاه «قراچورین» ترک بود، و او را از جهت بزرگی «یباغو»

۱- «خَرَه گان» که به عربی خَرَقان گفته و نوشته اند به معنی مبارک است و فارسی است.

۲- یعنی «شهر» به آن می گفتند.

۳- دهقانان یعنی اشراف زمین دار؛ بزرگ مالکان.

۴- منابع چینی هم از مهاجرت سغدی ها به نواحی غربی کاشغر خبر داده اند.

۵- درستش چَموک کَت است. چَموک: درخشنده. کَت: خانه؛ مسکن؛ آبادی. (چَمک: درخشش).

۶- ترکستان در اینجا کاشغر است.

لقب کرده بودند. و از یباغو داد خواستند. یباغو پسر خود که «شیرِ کشور» نام داشت با لشکری عظیم فرستاد. چون شیر کشور به بخارا آمد ابروی را در بیکند بگرفت و بند کرد، و باز بفرمود تا یکی جوالِ بزرگ از کِبَتِ سرخ^۱ پر کردند و ابروی را در آن جوال کردند تا بمُرد. و شیرِ کشور را این ولایت خوش آمد، و به نزد پدر نامه فرستاد و این ولایت را طلبید و دستوری خواست تا به بخارا بیاشد.^۲ و از یباغو جواب آمد که آن ولایت را به تو بخشیدم. شیر کشور کس فرستاد به چموکت تا آن مردمان را که از بخارا گریخته بودند با زنان و فرزندان باز به بخارا آوردند. از آن‌گاه باز مرسوم شد که هرکه از چموکت آمده بود از جمله خواص بود، از بهر آنکه هرکه توانگر بود و دهقانِ بزرگ بود گریخته بود، و درویشان و فقیران مانده بودند.

چون آن قوم باز آمدند، هرکه به بخارا مانده بودند خدمتکارانِ آن قوم شدند. و در میانِ آن قوم دهقانِ بزرگی بود و آن دهقان را «بخاراخُده» گفتندی، از بهر آنکه دهقان‌زادهٔ قدیم بود، و ضیاع^۳ بیشتر او را بود، و اغلب این مردمانِ کدی‌وَران^۴ و خدمتکارانِ او بودند. و شیرِ کشور شهرستانِ بخارا بنا کرد، و دیه «ماستین» و «سمتین» و «فرب» بنا کرد. و بیست‌سال پادشاهی کرد. بعد از آن، پادشاهِ دیگر که شد «اسک‌جگت» و «شرغ» و «رامشن» بنا کرد، و بعد از آن دیه «وَرخِشه» برآورد. و چون دخترِ پادشاهِ چین را به بخارا عروس آوردند، اندر جهازِ او بتخانه‌ئی آوردند از چین، و این بتخانه را به رامشن نهادند.

و به روزگارِ خلافتِ امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق - رضی الله عنه - به بخارا

۱ - کِبَت: زنبور، (پارسی است).

۲ - دستوری خواست: اجازه طلبید. به بخارا بیاشد: در بخارا ساکن شود.

۳ - ضیاع: زمینهای کشاورزی و باغستان.

۴ - کدی‌وَر: کشاورز.

سیم زدند از نقره خالص. و پیش از آن به بخارا سیم نبود.^۱
 و بهروزگار حجاج ابن یوسف بخارا گشوده شد بردست قتیبه ابن مسلم.
 و طغشاده^۲ پادشاه شد، و سی و دو سال مُلک^۳ داشت از جهت قتیبه ابن مسلم. و
 بعد از او پسرش قتیبه ابن طغشاده دهسال پادشاه بود. و ابومسلم^(ح) وی را در
 سمرقند بکشت بهروزگار نصر سیار که امیر خراسان بود.

و بعد از وی سگان ابن طغشاده هفتسال مُلک داشت، و اندر کاخ
 و رخشه کشته شد بهفرمان خلیفه، غوغا برخاست و او نیز کشته شد هم در
 کوشک خود. در ماه رمضان گُراسه‌ئی^۴ برکنار نهاده بود و قرآن می‌خواند، در
 آن حال او را بکشتند، و هم در آن کوشک وی را دفن کردند.

و بعد از وی برادر او «بنیات» ابن طغشاده هفتسال مُلک داشت و اندر
 کاخ و رخشه کشته شد بهفرمان خلیفه، و سبب آن بعد از این یاد کرده شود.
 و بعد از آن بخارا دردست فرزندان طغشاده و خُدّام و نبیرگان او می‌بود، تا
 بهروزگار امیر اسماعیل سامانی که مُلک از دست فرزندان بخارا خُدها بیرون شد،
 و بعد از این یاد کرده شود ذکر آن.

ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزائن العلوم آورده است که شهر بخارا
 از جمله شهرهای خراسان است، هر چند آب جیحون در میان است.

۱ - یعنی سکه زدن مرسوم نبود، زیرا سکه‌های شاهنشاهی رواج داشته که در مرو زده می‌شده است.
 ۲ - طغشاده تلفظ عربی «ارته اخشاده» است. (ارته: عدالت. اخشاده: شاه). «اخشاده» و «آخشاید» یک
 واژه بسیار کهن است که در غرب ایران «خشایته» و «خشایته» تلفظ می‌شده است. داریوش
 بزرگ در سنگنبشته‌هایش خود را «خشایته» نامیده است. شاهان محلی نواحی شرقی باختریه و
 سغد تا دوقرن پس از فتوح اسلامی صفت «آخشاید» داشتند، که عربها «آخشید» نوشتند.

۳ - مُلک: پادشاهی.

۴ - گُراسه: دفترچه.

در ذکرِ آسامیِ بخارا

احمد ابن محمد ابن نصر گوید^۱ که نامهای بخارا بسیار است و در کتاب خویش «نیم جگت» آورده است. و باز در جای دیگر دیدم «بوم جگت» آورده است. و به جای دیگر به تازی نوشته است «مدینه الصُفْرِیّه» یعنی «شارستان روئین». و به جای دیگر به تازی «مدینه التُّجَّار» یعنی «شهر بازارگانان». و نام «بخارا» از آن همه معروفتر است. و هیچ شهری خراسان را چندین نام نیست. و به حدیثی نام بخارا «فاخره» آمده است.

و خواجه امام زاهد واعظ محمد ابن علی نوح آبادی حدیثی روایت کرده است در ذکر فضائل بخارا از سلمان فارسی^(رض) که او گفت: رسول^(ص) فرمود که جبرئیل^(ص) گفت: «به زمین مشرق بقعه‌ئی است که آن را خراسان گویند؛ سه شهر از این خراسان روز قیامت آراسته به یاقوتِ سرخ و مرجان بیارند؛ و نوری از ایشان می‌برآید؛ و گرد برگرد این شهرها فرشتگان بسیار باشند تسبیح و تحمید و تکبیر می‌آرند. این شهرها را بر عَرَصَات^۲ آرند به عَزَّ و ناز چون عروسی که به‌خانه شوی^۳ برند. و هر شهری را از این شهرها هفتاد هزار عَلم^۴ بود در زیر هر عَلمی هفتاد هزار شهید، و به شفاعتِ هر شهیدی هفتاد هزار مُوحِدِ پارسی‌گوی نجات یابند. و به هر طرفی از این شهرها از راست و از چپ و از پیش و از پس ده روزه راه بُود که همه شهید باشند.» حضرت رسول^(ص) گفت: «یا جبرئیل! نام

۱- این بخش نیز از افزوده‌های مترجم در قرن ششم هجری است.

۲- عَرَصَات: دشتی که مردم در روز قیامت در آنجا گرد آیند و خدا برای داوری بر تخت نشیند.

۳- شوی: شوهر.

۴- عَلم: پرچم.

این شهرها بگوی.» جبرئیل^(ع) گفت: «نام یکی از این شهرها را به تازی قاسمیه خوانند و به پارسی بیش کرد. دوم را به تازی سمران خوانند و به پارسی سمرقند. سوم را به تازی فاخره خوانند و به پارسی بخارا.» رسول^(ص) گفت: «یا جبرئیل چرا فاخره خوانند؟» گفت: «ازبهر آنکه بخارا روز قیامت بر همه شهرها فخر کند به بسیاری شهید.» رسول^(ص) فرمود: «اللَّهُمَّ بَارِكْ فِي فَاخِرَةِ وَ طَهِّرْ قُلُوبَهُمْ بِالتَّقْوَا وَ زَكِّ أَعْمَالَهُمْ وَ اجْعَلْهُمْ رَحِيمًا فِي أُمَّتِي.»^۱

و ازبهر این معنی است که بر رحم دلی بخاریان و به اعتقاد و پاکی ایشان از مشرق تا مغرب گواهی می دهند.

۱- ترجمه: بارخدا! به بخارا برکت بده و دلهایشان را به تقوا پاکیزه بدار و کردارهایشان را نیکو گردان و آنان را در امت من مهرورز کن.

ذکر روستاهای بخارا

کرمینه

کرمینه از جمله روستاهای بخارا است، و آبِ او از آبِ بخارا است، و خراج او از خراج بخارا است، و وی را روستائی جداگانه است، و مسجد جامع دارد. و اندر وی اَدباً و شعراً بسیار بوده‌اند. و به‌مثَل در قدیم کرمینه را «بادیه خُرْدک» خوانده‌اند. و از بخارا تا کرمینه چهارده فرسنگ است.

نور

نور جای بزرگ است، و در وی مسجد جامع است، و رباطهای^۱ بسیار دارد. به‌هرسالی مردمان بخارا و جاهای دیگر به‌زیارت آنجا روند،^۲ و اهل بخارا در این کار تکلف کنند. و کسی که به‌زیارت نور رود فضیلت حج دارد، و چون بازآید شهر را خوازه^۳ بندند به‌سبب آمدن از آن جای مُتَبَرِّک. و این نور را در ولایتهای دیگر «نور بخارا» خوانند، و بسیار کس از تابعین^۴ [در] آنجا آسوده‌اند (رضی الله عنهم اجمعین).

طواویس

طواویس نام اصلی او «برخا» است، و در وی مردمانی بوده‌اند با نعمت و

۱ - رباط: هم به‌معنای کاروانسرا است و هم به‌معنای قرارگاه جهادگران در نزدیکی سرزمین کافران
۲ - به‌زیارت گورهای عربهایی می‌رفته‌اند که در زمان فتوحات اسلامی به‌دست ایرانی‌ها به‌کشتن رفته بوده‌اند، و گورهایشان در آینده زیارتگاه نوادگان مسلمان شده همان ایرانیان شده است.
۳ - خوازه (خازه): طاق نصرت. خوازه پارسی است و طاق نصرت عربی است.
۴ - تابعین: نسل دوم اصحاب پیامبر که اهل مدینه و مکه بوده‌اند.

تجمل، و از تجمل هرکسی در خانه یکی و دو طاووس می‌داشته‌اند. و عرب پیش از این طاووس ندیده بوده‌اند، چون در آنجا طاوس بسیار دیدند نام آن دیه را «ذات الطّوایس» کردند، و بعد از آن «ذات...» را نیز رها کردند و طوایس گفتند. در وی مسجد جامع است، و شارستانی^۱ عظیم دارد. و در ایام قدیم آنجا بازار بوده است به فصل تیرماه ده روز. و رسم آن بازار چنان بوده است که هرچه آخرین معیوب^۲ بودی از برده و ستور و دیگر آخرین باعیب همه به این بازار فروختندی؛ و باز رد کردن امکان و سامان نبود و هیچ شرط نپذیرفتی نه فروشنده نه خرنده را. و هرسالی به این بازار ده هزار کس بیش حاضر آمدی از بازارگانان و اصحاب حوائج^۳؛ چنانکه از فرغانه و چاچ و جاهای دیگر بیامدندی و با منفعت بسیار بازگشتندی. و بدین سبب اهل این دیه توانگر بوده‌اند. و سبب توانگری ایشان کشاورزی نبوده است. و بر شاهراه سمرقند است، و تا بخارا هفت فرسنگ است.

اسک جگت

اسک جگت کهنده^۴ی بزرگ دارد. و در وی مردمان توانگر بوده‌اند. و سبب توانگری ایشان کشاورزی نبوده است از بهر آنکه ضیاع آن دیه - ویران و آبادان - به هزار جفت نرسیده است. و مردمان او همه بازارگان بوده‌اند و از آنجا کرباس بسیار خیزد و هر پنج شنبهی آنجا بازار بوده است. و آن دیه از جمله خاصه مملکه سلطانی^۵ است. و ابو احمد موفق بالله این دیه را به مقاطعه داده

۱- شارستان: مرکز اصلی شهر.

۲- آخرین معیوب: کالا و جنس بُنجل.

۳- اصحاب حوائج: دارندگان کالاها.

۴- کهنده: پادگان قدیمی. (در متن اصلی «کُنْدُز» و «قهندز» نوشته است که املائی عربی است)

۵- خاصه مملکه سلطانی: ملک خصوصی دربار حاکم.

بود به محمد ابن طاهر که امیر خراسان بود؛^۱ و وی بازفروخت به سهل ابن احمد داغونی بخاری و بها گرفت. داغونی آنجا گرمابه‌ای بنا کرد و کاخی عظیم بر گوشه - بر لب رود - ساخت، و تا به‌روزگار ما بقیه آن کاخ مانده بود، و آن را «کاخ داغونی» خواندند. آبِ رود آن کاخ را ویران کرد.

و مر این سهل ابن احمد داغونی را بر اهل اسکجگت ضریبه^۲ بوده است هرسالی ده هزار درم، قسمت بر خانه‌ها کردند. پس از آن دیه به ضریبه بازگرفتند دوسه سال،^۳ و به سلطان بازگشتند^۴ و از وی یاری خواستند، و ورثه سهل ابن احمد قباله‌ای بیرون آوردند به‌روزگار امیر اسماعیل سامانی. وی قباله‌ای دید درست، ولیکن خصومت دراز شده بود، و خواجگان شهر میانجی شدند. اهل دیه و ورثه داغونی به صد و هفتاد هزار درم صلح کردند.^۵ اهل این دیه این دیه را بخریدند تا این ضریبه از ایشان برخاست و آن مال بدادند.

و به این دیه هرگز مسجد جامع نبوده است، تا به‌روزگار ملک شمس الملک نصر ابن ابراهیم ابن طمغاج خان خواجه‌ای بوده است از اهل دیه که او را خوانسالار خواندندی، مردی محتشم بوده با خیل انبوه، و از جمله غمّال^۶ سلطان بوده، وی مسجد جامع بنا کرد از خالص مال خود به‌غایت نیکو، و مالی عظیم خرج کرد، و نماز آدینه گذارد.

۱- ابواحمد موفق برادر و ولیعهد خلیفه عباسی بود. محمد ابن طاهر طاهری ناتوان‌ترین امیر طاهری بود که در سال ۲۴۱ خورشیدی امیری خراسان یافت و یعقوب لیث او را از میان برداشت.

۲ - ضریبه: مالیات.

۳ - یعنی مردم ده دوسه‌سال نتوانستند مالیات مقرر را بپردازند، و دولت املاک ده را مصادره کرد.

۴ - یعنی به سلطان مراجعه کردند. (سلطان: دولت؛ دستگاه حاکمیت.)

۵ - یعنی تعهد سپردند که ۱۷۰ هزار درهم بپردازند و زمینهای ده از آن خودشان باشد.

۶ - غمّال: کارگران. جمع عامل: کارگزار.

احمد ابن محمد نصر گوید که مرا خطیب «شَرَّغ» خبر داد که نماز آدینه بیش نگذاردند اندر آن مسجد جامع، و بعد از آن ائمه بخارا رها نکردند و روا نداشتند تا آنجا نماز جمعه گذارند. و آن مسجد آدینه معطل بماند تا به روزگاری که قدرخان جبرئیل ابن عمر ابن طغرل خان به بخارا امیر شد - و نام او طغرل بیک بود و کولارتگین لقب او بود - وی چوبهای آن مسجد را بخیرید از ورثه خوانسالار، و آن مسجد را ویران کرد، و چوبها را به شهر بخارا آورد، و مدرسه‌ای بنا کرد به نزدیک «چوبه بقالان»، و آن چوبها را در آنجا خرج کرد، و مال بی حد [در] آنجا به کار برد، و آن مدرسه را مدرسه کولارتگین خوانند. و خاک این امیر^۱ در آن مدرسه بود.

شَرَّغ

شَرَّغ به اسکجگت روبه روی است. و در میان هردو هیچ باغ و زمین خالی نیست الا رود عظیم است که آنرا رود «سامجن» خوانند. و امروز رود شَرَّغ می خوانند و بعضی مردم «حرام کام» خوانند. و پلی عظیم بوده است بر این رود میان هردو دیه. و به این شَرَّغ هیچ وقت مسجد جامع نبوده است.

و به روزگار ارسلان خان محمد ابن سلیمان به فرمان او این پل را از خشت پخته ساختند به غایت محکم. و مسجد جامع بنا کردند از خالص مال او. به جانب اسکجگت رباطی فرمود ساختند به جهت غریبان.

و ابن دیه را کُهندِزِی بزرگ است، و از بزرگی با شهر مقابله تواند کردن. و محمد ابن جعفر یاد کرده است که ایشان را در قدیم بازاری بوده است که در میان زمستان هر سالی ده روز از ولایتهای دور آمدندی و بازارگانی و سودا کردند. و آنچه از آنجا خاستی بیشتر حلوی مغزین بودی از دوشاب کرده، و

۱- خاک این امیر: گور این امیر.

قنطاری بودی، و چوبها و ماهی شور و ماهی تازه، و پوستین گوسفندی و بره، و بسیار بازارگانی شدی. و اما امروز به روزگار ما هرآدینه بازار باشد که از شهر و نواحی بازارگانان آنجا روند. و آنچه از آن دیه خیزد که امروز بازارگانان به ولایتها برند روی باشد و کرباس.

و محمد ابن جعفر آورده است که این دیه را امیر اسماعیل سامانی (رح) با جمله ضیاعات و عقارات^۱ آن بخیرید و آن جمله را وقف کرد بر رباطی که کرده بود به دروازه سمرقند در درون شهر بخارا، و امروز آن رباط نمانده است و آن وقف نیز نمانده است.

و این شرغ و این اسکجگت خوشترین دیه‌های بخارا بوده است.

زندنه

زندنه کهندژی بزرگ دارد و بازار بسیار و مسجد جامع، هر آدینه آنجا نماز گزارند و بازار کنند. و آنچه از وی خیزد آنرا «زندنیجی» گویند که کرباس باشد، یعنی از دیه زندنه. هم نیکو باشد و هم بسیار بود. و از آن کرباس به بسیار دیه‌های بخارا بافند و آنرا هم زندنیجی گویند از بهر آنکه اول به این دیه پدید آمده است. و از آن کرباس به همه ولایتها برند چون عراق و پارس و کرمان و هندوستان و غیر آن. و همه بزرگان و پادشاهان از آن جامه سازند و به قیمت دیا بخرند (عَمَّرَهَا اللهُ).

وردانه

وردانه دیهی بزرگ است و کهندژی و حصاری بزرگ دارد و استوار، از قدیم باز جای پادشاهان بوده است و در وی جای نشست پادشاه. حالا نیست. و

۱- ضیاعات و عقارات: زمینهای کشاورزی و ساختمانی.

قدیمتر از شهر بخارا است. و اورا شاهپور مَلِک^۱ بنا کرده است. و سرحد ترکستان است. و آنجا هر هفته یکروز بازار بوده است و بازارگانی بسیار می شده. و آنچه از آنجا خیزد هم زندیجی بوده نیکو.

اَفْشَنَه

اَفْشَنَه^۲ شارستانی بزرگ دارد و حصارى استوار و نواحى بهوى منسوب باشد. و هر هفته یکروز بازار باشد. و ضیاع و بیابان این دیه وقف است بر طلبه علم. و قُتیبَه ابن مسلم آنجا مسجد جامع بنا کرده است. و محمد ابن واسع نیز مسجدی بنا کرده است. و دعا در وی مستجاب است. و مردمان از شهر آنجا روند و تبرک کنند.

بَرِکَد

برکد دیهی قدیم و بزرگ است و کهندژی عظیم دارد. و این دیه را «برکد علویان»^۳ خوانند به آن سبب که امیر اسماعیل سامانی این دیه را خرید و وقف کرد دو دانگ بر علویان و جعفریان،^۴ و دو دانگ بر درویشان، و دو دانگ بر ورثه خویش.

رَامِشَن

رامشن کهندژی بزرگ دارد و دیهی استوار است و از شهر بخارا قدیمتر است. و در بعضی کتابها بخارا آن دیه را خوانده اند.^۵ و از قدیم باز مقام پادشاهان بوده است. و بعد از آنکه بخارا شهر شده است پادشاهان زمستان به این دیه

۱- شاهپور مَلِک: شاپور ساسانی (معلوم نیست شاپور اول یا شاپور دوم؟).

۲- افشنه زادگاه ابن سینا است.

۳- برکد، به ظاهر، می بایست تلفظ سعدي «برکت» بوده باشد.

۴- علویان: اولاد امام علی. جعفریان: اولاد عبدالله ابن جعفر طیار.

۵- یعنی بخارا در اصل همین ده بوده است.

می‌باشیده‌اند.^۱ و در اسلام هم چنین بوده است. و ابومسلم^(رح) چون به بخارا رسیده است به این دیه باشیده و مقام کرده است. افراسیاب بنا کرده است این دیه را. و افراسیاب هرگاهی که به این ولایت آمده جز به این دیه به جای دیگر نباشیده است. و اندر کتب پارسیان چنان است که وی دوهزارسال زندگانی یافته است. و وی مردی جادو بوده است و از فرزندانِ نوح بوده است. و وی داماد خویش را بکشت که سیاوش نام داشت. و سیاوش را پسری بود کیخسرو نام؛ وی به طلب خون پدر به این ولایت آمد با لشکری عظیم. افراسیاب دیه رامش را حصار کرد. و دوسال کیخسرو برگرد حصار با لشکر خویش بنشست و در مقابله وی دیهی بنا کرد و آن دیه را رامش نام کرد. و رامش برای خوشی او نام کردند و هنوز این دیه آبادان است. و در دیه رامش آتشیخانه‌ئی نهاد. و مغان چنین گویند که آن آتشیخانه قدیم‌تر از آتشیخانه‌های بخارا است. و کیخسرو بعد دوسال افراسیاب را بگرفت و بکشت. و گور افراسیاب بر در شهر بخارا است به دروازه معبد^۲ بر آن تل بزرگ که پیوسته به تل خواجه امام ابوحفص کبیر است. و اهل بخارا را برکشتن سیاوش سرودهای عجب است. و مطربان آن سرودها را «کین سیاوش» گویند. و محمد ابن جعفر گوید که از این تاریخ سه هزار سال است. و الله اعلم.

وَرَخْشَه

وَرَخْشَه از جمله دیهای بزرگ است، مثل بخارا بوده است و قدیمتر از شهر بخارا است و جای پادشاهان بوده است. و حصاری استوار داشته است آنچنان

۱ - می‌باشیده‌اند: سکونت اختیار می‌کرده‌اند.

۲ - معبد: جایگاه رام کردن اسب.

که پادشاهان بارها حصار کرده‌اند. و رِیْضی^۱ بوده است اورا مثل رِیْضِ شهر بخارا. و وَرخْشَه را دوازده جویبار است و وی اندرونِ باروی بخارا است.

و در او کاخی بوده است آبادان چنانکه مَثَل زدندی به‌نکوئی او. و اورا بخاراخُده بنا کرده است، زیادت از هزار سال است از برآوردن آن کاخ. و این کاخ ویران و معطل شده بود سالهای بسیار. باز خَنک خُده آبادان کرد، و باز ویران شد. باز بنیات ابن طغشاده بخاراخُده در اسلام عمارت کرد و جای نشستِ خویش آنجا ساخت تا هم در آن کشته شد.

و امیر اسماعیل سامانی^(رح) مردم آن دیه را بخواند و گفت: «من بیست‌هزار درم و چوب بدهم و ساختگی آن بکنم،^۲ و بعضی عمارت برجای است شما این کاخ را مسجد جامع سازید.» آن مردمان دیه نخواستند، و گفتند که مسجد جامع در دیه ما راست نیاید و روا نباشد. و این کاخ تا به‌روزگار امیر احمد ابن نوح ابن نصر ابن احمد ابن اسماعیل سامانی برجای بوده. وی چوبهای آن کاخ را به شهر آورد و سرائی که اورا بود بدرِ حصار بخارا به عمارت آن مشغول شد.

و این دیه را هر پانزده روزی بازار است. و چون بازارِ آخرین سال باشد بیست‌روز بازار کنند، و بیست و یکم‌روز نوروز کنند، و آنرا نوروزِ کشاورزان گویند. و کشاورزانِ بخارا حساب را از آن نگهدارند و بر آن اعتبار کنند. و نوروزِ مغان بعد از آن به پنج‌روز باشد.

بیکنند

بیکنند را از جمله شهرها گفته‌اند. و اهل بیکنند به آن رضا نداده‌اند که کسی بیکنند را دیه خواند. و اگر کسی از اهل بیکنند به بغداد رفته است و اورا پرسیده‌اند

۱- رِیْض: مرکزِ حصاردارِ شهر.

۲- یعنی آنرا تعمیر و بازسازی کنم.

که «از کجائی؟» گفته است که «از بیکند»؛ و نگفته است که «از بخارا». و بیکند مسجد جامع بزرگ دارد و بناهای عالی. تا سال ۲۴۰ بدرِ وی رباطهای بسیار بوده است.

محمد ابن جعفر در کتاب آورده است که بیکند را زیادت از هزار رباط بوده است به عدد دیه‌های بخارا. و سبب آن بوده است که این بیکند جائی بسیار نیک است. اهل هر دیهی آنجا رباطی بنا کرده‌اند و جماعتی را نشانده و نفقه ایشان را از دیه می‌فرستادند. و زمستان که وقت غلبه کافران^۱ می‌شد از هر دیهی آنجا مردم بسیار جمع آمده غزو می‌کرده‌اند، و هر قومی به رباط خویش فرود می‌آمده است.

و اهل بیکند جمله بازارگان بوده‌اند و بازارگانی چین و دریا کردند و به‌غایت توانگر بوده‌اند. و قتیبه ابن مسلم بسیار رنج دید به گرفتن آن، که به‌غایت استوار بود. و او را شهرستان روئین خوانده‌اند. و قدیمتر از شهر بخارا است. و هر پادشاهی که در این ولایت بوده مقام آنجا ساخته است. و از قَرَب تا بیکند بیابانی است دوازده فرسنگ؛ و ریگ دارد آن بیابان.

و ارسلان‌خان محمد ابن سلیمان به‌روزگار خویش بیکند را عمارت فرمود، و مردمان در وی گرد آمدند و عمارت‌های نیک کردند.^۲ خاقان خویشتن را سرائی فرمود با تَکَلُّفِ عظیم، و آب حرام‌کام آنجا رَوَد، و پیوسته بیکند نیستانها

۱- کافران در اینجا جماعات ترکِ ماورای سیحون است که همواره به سغد می‌تاخته‌اند. پس از آنکه ایران به دست عرب افتاده در این نقطه از مرز شرقی ایران مردم روستاها داوطلبانه در نقاطی که در اینجا ذکر رفت قرارگاه نظامی داشته‌اند تا از خزش ترکان به درون سغد جلوگیری کنند، و این وضع تا زمان سامانی‌ها ادامه داشته است.

۲- خبر ویران شدن بیکند به‌دست ترکان مهاجم و بازسازی در زمانهای بعدی به‌توسط همین ترک‌های اشغالگر است.

است و آبگیرهای عظیم، و آنرا پارگینِ فراخ^۱ خواندند، و اکنون قراکول خوانند. و از مردمانِ معتبر شنیدم که مقدار بیست فرسنگ در فرسنگ است. و اندر کتابِ مسالک و ممالک آورده است که آنرا بُحیره^۲ سامجن خوانند. و فضلِ آب بخارا هم آنجا جمع آید. و اندر آنجا جانورانِ آبی باشند. و در جمله خراسان آن مقدار مرغ و ماهی به حاصل نیاید که از آنجا به حاصل آید. و ارسلان خان فرمود تا جوئی جداگانه کنند بیکند را چنانکه آب به عینِ عمارتهای او رسد؛ که آبِ حرام کام گاهی آنجا رسیدی و گاهی نرسیدی. و بیکند بر بالای کوه است و لیکن کوه بلند نیست. و خاقان بفرمود تا جوئی در کوه کنند. سنگ به غایت رسته پدید آمد چنانکه هیچ درز نبود. و اندر این کار متحیر شدند و خروارخروار روغن و سرکه صرف شد تا سنگ نرمتر گردید. مقدار یک فرسنگ بیش نتوانستند کنند، و خلق بسیار هلاک شد. بعد از رنج بسیار و مال بسیار که خرج شد بگذاشتند. و قصه فتح بیکند به جایگاه او گفته شود، ان شاء الله تعالی.

فَرَب

فَرَب از جمله شهرها است و نواحی جداگانه دارد. و از لبِ جیحون تا فرب یک فرسنگ است. و چون آب خیزد^۳ نیم فرسنگ گردد. و گاه باشد که آبِ جیحون تا فرب رسد.

و فرب مسجد جامع بزرگ دارد، و دیوارها و سقفهای آن از خشتِ پخته کرده اند چنانکه در وی هیچ چوب نیست. و در وی امیری بوده که وی را به هیچ

۱ - پارگینِ فراخ: خندقِ وسیع.

۲ - بحیره: دریاچه.

۳ - یعنی وقتی آب رود طغیان کند.

حادثه به بخارا نیاستی آمدن، و قاضی‌ئی بوده که با بیدادِ شَدَّادِ حکم‌ها راندی.
عدد دیه‌های بخارا بسیار است. این چند عدد که معروفتر و قدیم‌تر بود
یاد کردیم.

ذکر رودهای بخارا و نواحی آن

اول رود کریمه است، و آن رودی عظیم است.

دوم رود شاپورکام است، و عامه بخارا شافرکام خوانند.

و آورده‌اند اندر حکایت که یکی از فرزندان کسرا از آل ساسان از پدر خویش خشم گرفت و به این ولایت آمد و نام او شاپور بود، و پور به زبان پارسی پسر باشد. چون به بخارا رسید بخارا خُده او را نیکو داشت. و این شاپور شکار دوست بود؛ یک‌روز به شکار رفت و به آن‌جانب افتاد، و در آن تاریخ آنجا هیچ دیه نبود و آبادانی نبود، مرغ‌زاری بود و جایگاه شکار، او را خوش آمد آن جایگاه را و از بخارا خُده به مقاطعه بگرفت تا آن جایگاه را آبادان کند. بخارا خُده آن موضع را به او داد. این شاپور رود عظیم برگند و به نام خود کرد، یعنی شاپورکام، و بر آن‌رود روستاها نهاد و کاخ بنا کرد، و آن حوالی را روستاهای «آبویه» خوانند، و دیه و رَدانه بنا کرد و کاخ ساخت و جای نشست خویش کرد. و آنجا ملکی عظیم شد. و از پس وی به فرزندان وی میراث ماند آن روستاها. و به آن روزگار که قُتیبّه ابن مسلم به بخارا آمد از فرزندان شاپور و رَدان خُده بود، و او پادشاهی عظیم بود، و به دیه و رَدانه نشستی و با طغشاده بخارا خُده منازعت کردی. قُتیبّه را با وی جنگهای بسیار افتاد، و آخر و رَدان خُده بمرد و قُتیبّه مُلک بخارا را به طغشاده داد. و این قصه در فتح بیکند و بخارا گفته شود.

رود سوّم را خرقانه غُلیا خوانند.

رود چهارم را خرقان‌رود خوانند.

رود پنجم را *أَوْخُفْتَنَ فَر* خوانند، رودی به غایت عظیم و بزرگ است.

رود ششم را *سامجن* خوانند.

رود هفتم را *پیکان رود* خوانند.

رود هشتم را *فراوَز غُلیا* خوانند. و این رود روستاهای بسیار دارد.

رود نهم را *فراوَز سُغلی* خوانند و نیز *کام‌دیمون* خوانند.

رود دهم را *ازوان* خوانند.

رود یازدهم را *کیفر* خوانند.

رود دوازدهم را *رود زر* خوانند. و این رود در رودشهر است.

و هر رودی که یاد کردیم روستاهای بسیار دارد و آب بسیار دارد. و

چنین آورده‌اند که همه رودها را مردمان کنده‌اند مگر رود *أَوْخُفْتَنَ فَر* را که آب

خود کنده است *بی‌زحمتِ خلق*. و حالا بخارائیان رود نفر خوانند.

ذکر جایهای بخارا

ذکر بیت الطراز^۱

و بخارا را کارگاهی بوده است میان حصار و شهرستان، نزدیک مسجد جامع. و در وی بساط و شادروانها بافتندی، و یزدیها و بالشتها و مُصَلَّاهَا^۲ و بردیهای فندقی از جهت خلیفه بافتندی که به یکی شادروان خراج بخارا خرج شدی. و از بغداد هر سال عاملی^۳ جداگانه بیامدی و هرچه خراج بخارا بودی از این جامهها^۴ عوض بردی. باز چنان شد که این کارگاه معطل ماند، و آن مردمان که این صنعت می کردند پراکنده شدند.^۵

و اندر شهر بخارا استادان بودندی که مُعین بودند مر این شغل را. و از ولایتها بازارگانان بیامدندی چنانکه مردم زندنیجی می بردند از آن جامهها بردندی تا به شام و مصر و شهرهای روم. و به هیچ شهر خراسان این نبافتندی. و عجب آن بود که اهل آن صنعت به خراسان رفتند بعضی، و آنچه آلت این شغل بود بساختند و از آن جامه بافتند، ولی به این آب و تاب نیامد. و هیچ پادشاه و امیر و

۱ - بیت الطراز: کارگاه پارچه بافی و سوزن دوزی پارچه.

۲ - بساط: گلیم. شادروان: خیمه اشرافی. یزدی: متکا؛ پُشتی. مُصَلَّاهَا: جانماز.

۳ - عامل: کارگزار.

۴ - جامهها: بافتهها؛ پارچهها.

۵ - این پراکندگی می بایست پس از برافتادن امارت سامانی و خزش ترکان به درون سغد و تاخت و تازهایشان در سغد بوده باشد که ترکیب جمعیتی را برهم زدند و ایرانیان را تاراندند.

رئیس و صاحب‌منصب نبودی که وی را از این جامه نبودی. و رنگ وی سرخ و سپید و سبز بودی. و امروز زندیجی از آن معروفتر است به همه ولایتها.

ذکر بازارِ ماخ

به بخارا بازاری بوده است که آنرا بازار ماخ‌روز خوانده‌اند. سالی دوبار هر باری یک‌روز بازار کردند، و هر باری که بازار بود در وی بُتان^۱ فروختندی، و به هر یک‌روز زیادت از پنجاه‌هزار درم بازارگانی شدی.

و محمد ابن جعفر اندر کتاب آورده است که این بازار به‌روزگار ما بوده است و من به‌غایت عجب داشتمی که این‌را از بهر چه کرده‌اند؟ پرسیدم از پیران و مشایخ بخارا که سبب این چه بوده است؟ گفتند: اهل بخارا در قدیم بت‌پرست بوده‌اند،^۲ این بازار مرسوم شده بود، و از آن تاریخ باز در وی بت فروختندی، حالا نیز همچنان مانده است.

و ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزاین العلوم آورده است که در قدیم پادشاهی بوده به بخارا نام او ماخ. این بازار وی فرموده ساخته‌اند، و درودگران^۳ و نقاشان را فرموده که سال‌تاسال بتان تراشیدندی و به این بازار به‌روز معین حاضر کردند و فروختندی و مردمان خریدندی.

و آنجا که امروز مسجد جامع ماخ است صحرايي بوده است بر لب رود و درختان بسیار، چنانکه در سایه درختان بازار بودی، و آن پادشاه به این بازار آمدی و بر تخت نشستى به این موضع که امروز مسجد ماخ است، تا مردمان رغبت کردندى به خریدن بت. و هرکس خویشان را بتی خریدی و به‌خانه

۱ - بُت: مجسمه. بُتان: مجسمه‌ها.

۲ - بودائی بوده‌اند و این بازار برای فروش مجسمه‌های بودا دائر می‌شده است.

۳ - درودگر: نَجّار.

بردی. و هرگاه آن بت گم شدی یا شکستی یا کهنه شدی چون روزِ بازار شدی دیگری خریدی و آن کهنه را بینداختی.

باز این موضع آتش‌خانه شدی. و در روزِ بازار چون مردم جمع شدندی همه به آتش‌خانه اندر آمدندی و آتش پرستیدندی. و آن آتش‌خانه تا به وقت اسلام به جای بود.

چون مسلمانان قوت گرفتند آن مسجد را برآن موضع بنا کردند. و امروز از مسجدهای معتبرِ بخارا است.

ذکرِ کهندهِ بخارا

احمد ابن محمد ابن نصر گوید: ابوالحسن نیشابوری در خزاین العلوم آورده است که سبب بنای کهندهِ بخارا - یعنی حصارکِ ارگِ بخارا - آن بود که سیاوش ابن کیکاوس از پدرِ خویش بگریخت و از جیحون بگذشت و نزد افراسیاب آمد. افراسیاب اورا بنواخت و دخترِ خویش را به زنی به وی داد. و بعضی گفته‌اند که جملهٔ مُلکِ خویش را به وی داد. سیاوش خواست که از وی اثری ماند در این ولایت، ازبهر آنکه این ولایت اورا عاریتی بود. پس وی این حصارِ بخارا بنا کرد، و بیشتر آنجا می‌بود، و میان وی و افراسیاب بدگویی کردند و افراسیاب اورا بکشت، و هم در این حصار به آن موضع که از درِ شرقی اندرائی اندرونِ درِ کاهفروشان - و آنرا دروازهٔ غوریان خوانند - اورا آنجا دفن کردند. و مغانِ بخارا بدین سبب آنجا را عزیز دارند، و هر سالی هر مردی آنجا یکی خروسِ بَرَد و بگُشد پیش از برآمدنِ آفتابِ روزِ نوروز.

و مردمانِ بخارا را درکشتنِ سیاوش نوحه‌ها است چنانکه درهمهٔ ولایتها

معروف است. و مطریان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند. و قَوْلان^۱ آن را گریستنِ مغان خوانند. و این سخن زیادت از سه‌هزار سال است. پس این حصار را، به‌این روایت، وی بنا کرده است. و بعضی گفته‌اند افراسیاب بنا کرده است.

و این حصار ویران گشت و سالها ویران بماند. چون بَدون^۲ بخارا خُده به مُلک نشست - و او پدر طغشاده بخارا خُده بود و شوی آن خاتون که یاد کرده آید - کس فرستاد و این حصار را آبادان کرد، و آن کاخ که بود وی آبادان کرد و نام خویش بر آهن نوشت و بر درِ کاخ محکم کرد. تا به‌روزگارِ مترجمِ آن آهن نوشته بر درِ آن کاخ بود، ولیکن احمد ابن محمد ابن نصر گوید: چون حصار را ویران کردند آن در را نیز ویران کردند.

و احمد ابن محمد ابن نصر آورده است و محمد ابن جعفر و ابوالحسن نیشابوری گفته‌اند که چون بَدون بخارا خُده این کاخ را بنا کرد ویران شد، باز بنا کرد و باز ویران شد، چندبار بنا می‌کرد و باز ویران می‌شد. حکما را جمع کردند و تدبیری خواستند. بر آن اتفاق افتاد که این کاخ را بر شکل بناتُ النعش که بر آسمان است بنا کنند به هفت ستونِ سنگین. بر آن صورت ویران نشد.^۳ و عجب دیگر آن است که از آنگاه باز که این کاخ را بنا کردند هیچ پادشاهی از این کاخ در وی به هزیمت نشده است، الا که ظَفَرُ وی را بود.

۱- قَوْلان: نوازنده و آوازه‌خوان

۲- شکل درست این اسم بندوان است. بَدون نام خاندانی یک خاندان اشرافی سغد بوده، و از افسرهائی با همین نام که در اواخر ساسانی در ارتش بوده‌اند نام برده شده است. به امارتِ نشستن این امیر مربوط به اواخر عهد ساسانی است و آستانه حمله عرب به ایران است.

۳- نشانی‌هائی که در اینجا از یک بنای باستانی می‌دهد، یادگار دورانی بسیار دور است که مردم بخارا ستاره‌پرست بوده‌اند، و این بنا شاید معبدِ آن مجموعه آسمانی بوده است.

و عَجَبِ دیگر آن است که تا این کاخ را بنا کرده‌اند هیچ پادشاهی در وی نمرده است، نه در کفر و نه در اسلام. و چون پادشاه را اجل نزدیک شده سببی پدید آمده که از آن کاخ بیرون آمده و به‌جای دیگر وفات یافته است. از وقت بنای این کاخ تا ویران شدن وی همچنین بوده است. و این حصار را دو در است، یکی در شرقی و دیگر در غربی. در شرقی را در غوریان خوانند، و در غربی را در ریگستان خوانند و به‌روزگار مترجم در علف‌فروشان خوانند. و در میان حصار راهی بوده است راست از این در تا به آن‌در. و این حصار جای باشش^۱ پادشاهان و امیران و سرهنگان بوده است، و زندان و دیوانهای پادشاهی. و کاخ جای نشست پادشاهان از قدیم‌باز. و سرای حرم و خزینه در وی بوده است.

و به‌روزگار مترجم این حصار ویران شد و سالی چند برآمد تا ارسلان‌خان آبادان فرمود کردن. و جای نشست خود آنجا ساخت. و امیر بزرگی را بر این حصار کوتوال^۲ ساخته بود تا به شرایط نگاه می‌داشت. و این حصار را در چشم خلق حرمتی عظیم بود. و چون خوارزم‌شاه به بخارا رسید در سال ۵۳۴ امیر زنگی‌علی خلیفه بود و به فرمان سلطان سنجر والی بخارا بود، او را بگرفت و بکشت و حصار را ویران کرد، و دوسال زیادت ویران بماند.

و چون در سال ۵۳۶ الب‌تگین از جانب گورخان والی بخارا شد هم در این سال بفرمود تا حصار را آبادان کردند، و جای باشش خود آنجا ساخت. و حصار نیکوتر از آن شد که بود. در ماه رمضان سال ۵۳۸ حشم غز به بخارا رسید،

۱ - باشش: اقامت (از مصدر باشیدن). جای باشش: محل اقامت.

۲ - کوتوال: نگهبان دژ. (لفظ ترکی است و توسط ترکان مهاجم که بر ایران حکومت کردند وارد زبان

فارسی شده است)

عین‌الدوله و قراچه‌بیک و شهاب‌وزیر محصور گشتند، و جنگی و رنجی عظیم شد، و حَسَمِ غُرِّ حصار بگرفتند و شهاب‌وزیر را بکشتند و حصار ویران کردند، و همچنان ویران بماند.

چون در سال ۵۶۰ خواستند در شهر بخارا ربض زنند، و کدواره ربض از خشت پخته می‌بایست، کدواره حصار را و برجهای او که از خشت پخته بود بازکردند و به ربض شهر بخارا خرج کردند، و آن حصار به یکبارگی ویران شد، و از آن کاخ و هیچ عمارتِ دیگر نشانی نماند.^۱

ذکرِ منزلهای پادشاهان که به بخارا بوده است

از درِ غربیِ حصارِ بخارا تا به دروازهٔ معبد^۲ که ریگستان خوانند، در این ریگستان سرایهای پادشاهان بوده است از قدیم‌باز در جاهلیت.^۳ و در روزگار آل سامان امیر سعید - نصر این احمد ابن اسماعیل سامانی - به ریگستان سرائی فرمود، و سرائی ساختند به‌غایت نیکو، و مال بسیار در وی خرج کرد. و بر درِ سرای خویش سرای عمال فرمود بنا کردند. چنانکه هر عاملی را جداگانه دیوانی^۴ بودی اندر سرای خویش بر درِ سرای سلطان، چون دیوان وزیر و دیوان مستوفی و دیوان عمیدالملک و دیوان صاحب شُرط و دیوان صاحب مؤبد و

۱- در حاشیه چنین نوشته است: در سال ۶۰۴ خوارزم‌شاه محمد ابن سلطان تکش بخارا را بگرفت و باز حصار را آبادان کرد، و خطائیان مقهور شدند. باز در سال ۶۱۶ لشکر تاتار بیامد و امیر ایشان چنگیزخان بود؛ و بر درِ قلعه دوازده روز جنگ کردند و قلعه را بگرفتند و ویران کردند.

۲- معبد: محل رام کردن اسب و قاطر.

۳- در جاهلیت: به‌روزگار نادانی‌ها. عربهای مسلمان به ایرانی‌های ماقبل اسلام «جاهل» می‌گفتند و دوران شاهنشاهی را دوران جاهلیت می‌نامیدند.

۴- دیوان: دفتر کار اداری.

دیوان شرف و دیوان مملکۀ خاص و دیوان محتسب و دیوان اوقاف و دیوان قضا. به این ترتیب دیوانها فرمود بنا نهادند.

و به روزگارِ امیرِ رشید - عبدالملک ابن نوح ابن نصر ابن احمد ابن اسماعیل - وزیرِ وی احمد ابن حسن عُتبی - که مؤلف کتابِ یمینی است که گورخانه او به محله دروازه منصور در جوارِ گرمابه خان است - درمقابلۀ مدرسه مسجدی بنا کرد به غایت نیکو، چنانکه آن موضع از آن مسجد کمال گرفت. چون امیرِ رشید از ستور بیفتاد و بمُرد، در شبِ غلامان به سرا اندر آمدند و به غارت مشغول شدند. خاصگان و کنیزانِ منازعه کردند و سرای را آتش زدند تا همه بسوخت و در وی هرچه ظرایف بود از زرّینه و سیمینه همه ناچیز شد. و چنان شد که از بناها اثری نماند.

و چون امیرِ سدید - منصور ابن نوح - به مُلک بنشست اندر ماهِ شوال سال به ۳۵۰ به جوی مَوَلیان، فرمود تا آن سرایها را دیگربار عمارت کردند، و هرچه هلاک و ضایع شده بود بهتر از آن به حاصل کردند. آنگاه امیرِ سدید به سرای بنشست. هنوز سال تمام نشده بود، که چون شبِ سوری، چنانکه عادتِ قدیم است آتشی عظیم افروختند، پارهئی آتش بجست و به سقفِ سرای درگرفت و دیگرباره جمله سرای بسوخت. و امیرِ سدید هم در شب به جوی مَوَلیان رفت، وزیر را فرمود تا هم در آن شب خزینه و دَفینه^۱ همه را بیرون بُرد و به دستِ معتمدان به جوی مَوَلیان فرستاد. چون روز شد معلوم کردند که هیچ غایب نشده بود جز یکی پنگانِ زرین.^۲ و وزیرِ وی از خالص مال خود پنگانی

۱- دَفینه: جواهرات و طلاهایی که در زیر زمین کرده باشند.

۲- پنگان: دست‌افزای پنگ‌مانند و دسته‌دار که شبیه منگوله بزرگ بوده و تارهایش ابریشمین و زرین بوده و شاهان به دست می‌گرفته‌اند.

فرمود که وزن او ۷۰۰ مثقال بود، و به خزینه فرستاد.

و از آنگاه باز این موضع ریگستان بماند و خراب شد.

و دیگرسرای پادشاهان به جوی مَوَکِیَانِ بوده است، که بهتر از مقامِ نفیسِ بهشتِ آیینِ مثلِ جوی مَوَکِیَانِ در بخارا جای و منزلی نبوده است. چرا که همه جای او سراها و باغها و چمنها و بوستانها، و آبهای روانِ عَلَی الدَّوَامِ در مَرغزارهای او در هم پیچیده از میانِ همدیگر می‌گذشته‌اند و به هزار جانب به طرف مرغزارها و به‌گلزارها می‌رفته‌اند. و هرکس که تماشای آبهای روان می‌کرد در حیرت می‌شد که از کجا می‌آید و به کجا می‌رود! و استادانِ نادرِ عصر و معماران چنان طرح کشیده‌اند. و صاحب‌دولتی گفته:

آب خندان به چمن آمد و با شیون رفت

ناله‌ها کرد که می‌باید از این گلشن رفت

و دیگر از در ریگستان تا دشتک به تمامی خانه‌های موزون و مُنَقَّشِ عالی سنگین و مهمانخانه‌های مُصَوَّر و چهارباغهای خوش و سرحوضهای نیکو و درختهای کج‌خرگامی بوده به نوعی که ذره‌ای آفتاب از جانب شرقی و غربی به نشستگاهِ سرحوض نمی‌افتاده.

و در این چهارباغها میوه‌های الوانِ فراوان از ناشپاتی و بادام و فندق و گیلاس و عناب و هر میوه‌ای که در بهشتِ عنبرسُرشت هست در آنجا به‌غایت نیکو و لطیف بوده است.

ذکر جوی مَوَکِیَانِ

در قدیم این ضیاعِ جوی مَوَکِیَانِ ملک طغشاده بوده است، و وی هرکسی از فرزندان و دامادان خود را حصه‌ای داده است. و امیر اسماعیل سامانی (رح) این ضیاع را بخرید از حسن ابن محمد ابن طالوت که سرهنگِ مُستعین ابن مُعْتَصِم

بود [خلیفه عباسی].

و امیر اسماعیل به جوی مَوَلیان سرایها و بوستانها ساخت و بیشتر بر موالیان وقف کرد و هنوز وقف است. و پیوسته او را از جهت موالیان^۱ خویش دل‌مشغولی بودی، تا روزی امیر اسماعیل از حصار بخارا به جوی مَوَلیان نظاره می‌کرد سیماء کبیر - مولای پدر او - پیش او ایستاده بود، او را به غایت دوست داشتی و نیکو داشتی. امیر اسماعیل گفت: «هرگز بُود که خداوند تعالی سببی سازد تا این ضیاع را از بهر شما بخرم و مرا زندگانی دهد تا بینم که این ضیاع شما را شده است؟ از آنکه این ضیاع از همه ضیاع بخارا به قیمت‌تر است و خوشتر و خوش‌هواتر.»

خدای تعالی روزی کرد تا جمله بخريد و بر موالیان داد تا جوی موالیان نامی شد و عامه مردم جوی مَوَلیان گویند.

و پیوسته حصار بخارا صحرائی است که آنرا دشتک خوانند، و جمله نیستانها بوده است. امیر اسماعیل^(رح) آن موضع را هم بخريد از حسن ابن محمد ابن طالب به ده هزار درم. و هم سال اول ده هزار درم از بهای نى^۲ به حاصل آمد. امیر اسماعیل آن موضع را وقف کرد بر مسجد جامع.

و بعد از امیر اسماعیل از فرزندان او هرکه امیر شد خویشان را به جوی مَوَلیان بوستانها و کوشکها ساخت به سبب خوشی و خرمی و نزهت او.

به «دروازه نو» موضعی است که آن را «کاریک علویان»^۳ خوانند بر در شهر. و آنجا امیر منصور ابن نوح کوشکی ساخت به غایت نیکو چنانکه بهوی

۱- موالی (جمع مولا): غلامان که آزاد کرده شده باشند.

۲- نى بيشه را برای ساختن بوريا و فرش، و همچنین گذاشتن روی تير سقف خانه، و نیز در ساختن کپه‌های اعیانی به کار می‌بردند، و کالای بازرگانی بود.

۳- کاریک: کاربردن گاه؛ کشتگاه؛ مزرعه؛

مَثَل زدندی از نیکوئی. و سال بر ۳۵۶ بود. و این ضیاعِ کاریکِ علویان مملکه سلطانی بود تا به روزگار نصرخان ابن طمغاج خان. وی این ضیاعِ اهل علم را داد از آنکه به شهر نزدیک بود، تا فقها را کشاورزی آسانتر بُود، و عوضِ آن ضیاعِ دورتر بگرفت.

و جوی مَوَکیان و کاریکِ علویان معمور بود تا آخر عهد سامانیان. چون مُلک از سامانیان برفت آن سرایها خراب شد؛ و به بخارا دارالملک مُعین نبود مگر حصار،^۱ تا به روزگار مَلک شمس‌الملک نصر ابن ابراهیم طمغاج خان که او شمس‌آباد را بنا کرد.

ذکر شمس‌آباد

مَلک شمس‌الملک به دروازه ابراهیم ضیاعهای بسیار خرید قریب نیم فرسنگ به دروازه باغ، و بوستانها ساخت به غایت نیکو، و مالهای بسیار و خزینه‌های بسیار اندر آن عمارتها خرج کرد، و آنرا شمس‌آباد نام نهاد. و پیوسته شمس‌آباد چراگاهی ساخت از بهر ستورانِ خاصه و آنرا غورق^۲ نام کرد و آنرا دیوارهای استوار ساخت به مقدار یک میل، و اندر وی کاخی و کبوترخانه‌ای ساخت و اندر آن غورق^۳ جانورانِ وحشی داشتی چون گوزنان و آهوان و روباهان و خوکان. و همه آموخته^۳ بودند. و دیوارهای بلند بر وی بود که نتوانستندی گریختن.

چون مَلک شمس‌الملک از دنیا برفت برادرِ او خَضِر خان به مُلک نشست و شمس‌آباد را عمارتها زیادت فرمود. و به غایت با نزهت بود. و چون او نیز از دنیا برفت پسر او احمدخان پادشاه شد و این شمس‌آباد را تیمار نکرد تا خراب شد.

۱ - داستان ویرانیِ سغد به دست ترکانِ خزنده پس از برفتادن سامانیان است.

۲ - غورق: باغ و حش. (ترکی است.)

۳ - آموخته: دست‌آموز.

چون ملک‌شاه از خراسان بیامد و به بخارا رسید خرابی بسیار کرد. چون به سمرقند رفت احمدخان را بگرفت و به خراسان برد، و باز به ماوراء النهر فرستاد. و شمس‌آباد تمام ویران شده بود. و خویشتن را سرائی به جویبار فرمود بنا کردند. و اندر آن بوستان آب روان و آنچه تکلّف بود به جای آوردند. و مدت سی سال آن سرا دارالملک بخارا بود. چون ارسلان‌خان به مُلک بنشست هر وقت که به بخارا بودی در این سرای بودی. بعد از آن چنان صواب دید که ویران کنند، و فرمود تا آن سرا را برداشتند و به حصار بردند و آن موضع خراب بماند.

و از بعد چندسال ارسلان‌خان به محله دروازه چه - در کوی بولیت - سرائی فرمود بنا کردند، و اندر وی گرمابه خاص فرمود ساختند، و یکی گرمابه دیگر بردر سرائی، چنانکه مثل آن گرمابه نبود. و سالهای بسیار آن سرا دارالملک بخارا بود. و بعد از آن فرمود تا آن سرا را مدرسه فقها ساختند و آن گرمابه که بردر سرائی بود و دیه‌های دیگر بر آن مدرسه وقف کردند. و سرای خاص خود را به در سعدآباد فرمود تا بنا کردند.

ذکر کوشکهای بخارا

محمد ابن جعفر نرشخی اندر کتاب آورده است که قبیله ابن مسلم به بخارا درآمد و بخارا را بگرفت اهل بخارا را فرمود تا یک نیمه از خانه‌ها و ضیاع خویش عرب را دادند. قومی بودند در بخارا که ایشان را کشکئان^۱ گفتندی و ایشان مردمانی بودند باحرمت و قدر و منزلت، و در میان اهل بخارا ایشان را شرف زیاده بودی، و ایشان از دهقانان نبودند غربا بودند اصیل، و بازارگانان

۱ - شکل درست این نام می‌بایست «کوشک‌کدگان» یا «کوشک‌کُتَنان» بوده باشد، یعنی کسانی که خانه‌هایشان کوشک است؛ و کوشک را اکنون ویلا گوئیم. پس معنای کوشک‌کدگان می‌شود کسانی که خانه‌های ویلائی دارند.

بودند و توانگر بودند. پس قُتیبَه الحاح^۱ کرد اندر قسمت کردن خانه‌ها و اسباب ایشان. پس اسباب خویش جمله گذاشتند به عرب^۲، و از بیرون شهر هفتصد کوشک بنا کردند، و آن روز شهر همین قدر بود که شهرستان است.

و هرکسی گرد برگرد کوشک خویش خانه‌های چاکران و اتباع خویش بنا کردند، و هرکسی بر در کوشک خود بوستانی و صحرائی ساخت و به آن کوشکها بیرون آمدند. و آن کوشکها امروز ویران شده است و بیشتر شهر شده است. بر آن موضع دو سه کوشک مانده است که آنرا کوشک مغان می‌خوانند، و آنجا مغان باشیده‌اند.^۳

و آتسخانه‌های مغان در این ولایت بسیار بوده است و بر در این کوشکهای مغان بوستانهای خوش و حرم بوده است، و ضیاع ایشان به‌غایت عزیز.

محمد ابن جعفر چنین تقریر کرده است که ما به‌روزگار امیر حمید چنین شنیدیم که ضیاع کوشک مغان را قیمت به آن سبب است که پادشاهان به بخارا مقام کرده‌اند و غلامان و نزدیکان پادشاه رغبت نمودند به خریدن آن ضیاعها تا قیمت هر جفتی از این ضیاع به چهارهزار درم شد. چون این سخن به امیر بخارا رسید بگفت چنان است که دانسته است پیش از این که پادشاهان به بخارا مقام کردند قیمت این ضیاع بیشتر بودی، و اگر کسی خواستی که یک جفت گاو^۴ زمین خرد در سال نتوانستی اگر بیافتی هر جفتی به دوازده هزار درم سنگ نقره بایستی خریدن؛ و اکنون نرخ ارزان شده است که هر جفت زمین به چهارهزار درم سنگ نقره می‌باید؛ که مردمان را سیم کمتر مانده است.

۱- الحاح: اصرار، پافشاری.

۲- هرچه داشتند از روی ناچاری به عربهای فاتح واگذار کردند و خود از شهر رفتند.

۳- باشیده‌اند: ساکن بوده‌اند.

۴- واحدی برای اندازه مساحت زمین زیر کشت.

احمد ابن محمد نصر گوید که به‌روزگار ما این ضیاعِ کوشکِ مغان چنان است که به رایگان می‌دهند و کس نمی‌خواهد؛ و آنچه بخزند رهاکنند رایگان، به سبب ظلم و بی‌شفقتی بر رعیت.^۱

ذکر دیوارِ بخارا که مردمان آن رادیوارِ کنپرک گویند

احمد ابن محمد ابن نصر گوید که این فصل محمد ابن جعفر نرشی به این ترتیب نیاورده است، ولیکن بعضی از این در اثنای سخن رانده است. و ابوالحسن نیشابوری در خزائن العلوم به ترتیب آورده است که چون خلافت به امیرالمؤمنین مهدی رسید - یعنی پدر هارون الرشید - و هیچ‌کس از خلفای عباسی از وی پارساتر نبود، پس امیری جمله خراسان ابوالعباس فضل ابن سلیمان طوسی را داد در سال ۱۶۶، و او بیامد تا به مرو و آنجا بنشست، پس وجوه و مهتران و بزرگان بخارا به نزد او رفتند، و مهترانِ سغد نیز جمله به مرو رفتند به سلام امیر خراسان، او از حال ولایت ایشان پرسید، اهل بخارا گفتند که «ما را از کافران تُرک رنج است که به هر وقت ناگهات^۲ می‌آیند و دیه‌ها غارت می‌کنند، و اکنون به تازگی آمده‌اند و دیه‌ها سامدون را غارت کرده‌اند و مسلمانان را اسیر کرده برده‌اند.» ابوالعباس طوسی گفت: «هیچ تدبیری دارید تا بفرمایم؟» یزید ابن غورک - مَلِکِ سغد - آنجا بود، گفت: «بقای امیر خراسان باد! به‌روزگار پیشین - در جاهلیت - ترکان ولایتِ سغد را غارت می‌کرده‌اند، به سغد زنی پادشاه بوده او سغد را باره برآورده است،^۳ ولایت سغد از ترکان امان یافته.»

ابوالعباس طوسی بفرمود مر مُهتَدی ابن حَمَاد ابن عمرو دُهَلی را که امیر

۱ - نمونه‌ئی از وضعیتِ ستم‌بارِ سغدی‌ها در زمان حاکمِ ترکانِ اشغالگر است.

۲ - ناگهات: ناگهانی و بی‌خبر.

۳ - یعنی در برابر ترکان دیوار کشیده است.

بخارا بود^۱ از جانب او تا بخارا را باره زَنَد چنانکه همه روستاهای بخارا اندرون آن باره بُوَد به شکلِ سمرقند، تا دست ترکان به ولایتِ بخارا نرسد. این مهتدی ابن حَمَاد بفرمود تا این دیوار بزنند و در هر فرسنگی دروازه‌ای نهند و به هر نیمه میلی یکی برج استوار برآرند. و سعد ابن خلف بخاری^(ع) که قاضی بخارا بود این شغل را قیام نمود. تا به روزگار محمد ابن یحیا ابن عبدالله در سال ۲۱۵.

و هر امیری که بودی بعد از آن عمارت می فرمود و نگاه می داشت، و معونت و خرجی عظیم بر مردمان بخارا بود، و هر سالی مالی عظیم بباستی و حشرهای بسیار. تا به روزگار امیر اسماعیل سامانی^(ع) که او خلق را رها کرد^۲ تا آن دیوار خراب شد، و گفت تا من زنده باشم باره ولایتِ بخارا من باشم. و آنچه پذیرفت تمام کرد، و پیوسته به تن خویش جنگ می کرد، و نگذاشت که به ولایتِ بخارا دشمنان ظفر یابند.

ذکرِ رِبْضِ بخارا

مردمان شهر بخارا از احمد ابن ابی خالد که امیر بخارا بود از دست امیر خراسان محمد ابن عبدالله ابن طلحه درخواست کردند که شهر ما را رِبْضی می باید تا شب در وازه‌ها بر بندیم و از دزدان و راهزنان در امان باشیم. پس او فرمود تا ربضی بنا کردند به غایت نیکو و استوار، و برجها ساختند، و دروازه‌ها نهادند، و این به تاریخ ۲۳۵ بود که تمام شد. و این ربض را به هروقت که لشکری قصد بخارا کردی عمارت تازه کردند.

و ارسلان خان به روزگار خویش بفرمود تا در پیش آن ربضِ قدیم ربضی

۱- عرب از قبیله بنی دُهل.

۲- یعنی مردم را مجبور به پرداخت هزینه تعمیر سالانه دیوار نکرد.

دیگر بنا کنند، چنانکه هر دو متصل و محکم شد. و آن نیز خراب شد. و در سال ۵۶۰ خاقان عادل عالم رکن الدنیا والدین مسعود قلع طمغاج خان بفرمود تا بیرون آن ربض قدیم شهر بخارا ربضی زدند، و باز ویران شد. و در سال ۵۶۴ خوارزمشاه محمد ابن سلطان تکش بخارا را بگرفت و باز ربض فرمود، و فصیل زدند و هردو را نو کردند.^۱

ذکر درم و سیم زدن به بخارا

نخستین کسی که سیم^۲ زد به بخارا پادشاهی بود نام او «کانا^۳ بخاراخدا»، و او سی سال بر بخارا پادشاه بود، و در بخارا بازارگانی به کرباس و گندم بودی.^۴ او را خبر دادند که به ولایتهای دیگر سیم زده‌اند، او نیز بفرمود تا به بخارا سیم زدند از نقره خالص، و برآن صورت خویش بفرمود با تاج، و این به روزگار خلافت امیرالمؤمنین ابوبکر صدیق^(رض) بود.

به روزگار هارون الرشید «عَطْرِيف ابن عطا» امیر خراسان شد در ماه رمضان به سال ۱۸۵. و این عطریف برادرِ مادرِ هارون الرشید بود، و مادر هارون الرشید را خیزران نام بود، دختر عطاء از یمن از شهری که آنرا جَرَش گویند، و اسیر افتاده بود به طبرستان، و از آنجا او را به نزدیک مهدی آوردند، مهدی را از وی دو پسر آمد، یکی موسا الهادی و دوم هارون الرشید. و چون کار خیزران بزرگ شد، این عطریف به نزد وی آمد از یمن، و با وی می‌بود. هارون الرشید خراسان به وی داد، و به آن تاریخ در دست مردمان سیم خوارزم روان شده بود، و

۱- درحاشیه نوشته است: و در سال ۶۱۶ باز لشکر تاتار آمد و شهر را بگرفت، و باز ویران شد.

۲- سیم: سکه نقره.

۳- کانا به معنای ناشنوا است. ولی معلوم نیست که این کانا همین صفت بوده باشد یا نه.

۴- یعنی کالا به کالا مبادله می‌کردند.

مردمان آن سیم را به ناخوش‌دلی گرفتندی، و آن سیم بخارا از دست مردمان بیرون شده بود. چون غطریف ابن عطا به خراسان آمد، اشراف و اعیان بخارا به نزد او رفتند و از وی درخواستند که ما را سیم نمانده است در شهر؛ امیر خراسان بفرماید تا ما را سیم زنند، و به همان سکه زنند که سیم بخارا در قدیم بوده است، و سیمی می‌باید که هیچ‌کس از دست ما بیرون نکند و از شهر ما بیرون نبرد تا ما با سیم میان خویش معامله کنیم. و به آن تاریخ نقره عزیز بود. پس اهل شهر را جمع کردند و از ایشان رأی خواستند در این معنی. و بر آن اتفاق کردند که سیم زنند از شش چیز؛ از زر و نقره و مشک و ارزیز و آهن و مس. همچنان کردند، و به آن سکه پیشین به نام غطریف زدند، یعنی سیم غطریفی. و عامه مردمان غدرفی خواندندی.

و سیم قدیم از نقره خالص بود و این سیم که به اختلاط زدند سیاه آمد، اهل بخارا نگرفتند سلطان^۱ خشم کردشان و به کراهت می‌گرفتند، و قیمت نهادند شش غدرفی به یک درم‌سنگ نقره خالص. سلطان به همین قیمت گرفت تا رایج شد، و به این سبب خراج بخارا گران شد، بهر آنکه خراج بخارا در قدیم دویست هزار درم نقره بود چیزی کم. چون غدرفی زدند، و شش درم‌سنگ نقره رایج شد، سلطان به همین غدرفی بر ایشان لازم کرد. و چون غدرفی عزیز شد و چنان شد که درم غدرفی به درم نقره روان شد، و سلطان نقره نخواست و غدرفی خواست، خراج بخارا از دویست هزار درم نقره کم چیزی بود به یکبار هزار هزار درم و شصت و هشت هزار و پانصد و شصت و هفت درم غدرفی برآمد.

محمد ابن جعفر آورده است به سال ۲۲۰ درم نقره پاکیزه به هشتاد و پنج درم غدرفی بوده است.

۱ - سلطان: مأموران دولتی.

احمد ابن نصر گوید: در سال ۵۲۲ بود که ما این کتاب را ترجمه کردیم صد درم نقره خالص به هفتاد درم غَدْرِفِی بود، و زرِ سرخِ مثقالی به هفت و نیم درم غَدْرِفِی بود.

محمد ابن جعفر آورده است که این غَدْرِفِی به «کوشک ماخک» زده‌اند در شهر بخارا. و در سیم غَدْرِفِی نقره بیشتر از اخلاطِ دیگر است. و گفته‌اند که در هر درمی یک‌حبه زر است، و در هر ده درم به وزن نیم‌درم‌سنگ تا چهاردانگ و نیم باشد. و به بخارا عدلی پیشیز^۱ بسیار زده‌اند هرکسی از آل سامان. و از پادشاهانِ دیگر بعد از آل سامان ذکر آن کرده نشد چون در آن عَجَبی نبود.

ذکرِ خراجِ بخارا و نواحی آن

خراجِ بُخارا به روزگارِ آل سامان و امرای سامان یکی بار هزارهزار و صد و شست و هشت‌هزار و پانصد و شست و شش درم و پنج دانگ و نیم بوده است با خراجِ کرمینه. و از بعدِ آن^۲ به هرطرفِ خراجِ کم شده، و بعضی ضیاع به آب غرق شده، سلطان خراج از آن موضع برداشته است و آنرا که آب برده خراجِ آنرا نیز وضع کرده است،^۳ و بعضی به دست علویان و فقها افتاده است سلطان خراجِ آنرا نیز وضع کرده است. و بعضی ضیاع سلطان شده و خراج از دیوان پاک شده است چون بیکند و بسیار روستاهای دیگر،^۴ و خراجِ کرمینه از عملِ بخارا بیرون رفته است.

۱ - معادلِ پیشیز ساسانی که سکه مسین بوده است خُرْدَه پول.

۲ - یعنی چون سغد به دست ترکانِ خزنده افتاد و ویران گردید.

۳ - وضع کرده است: از دست نهاده است؛ فرو گذاشته است.

۴ - یعنی بسیاری از روستاهای سغد را سلطانِ ترک مصادره کرده و به تملکِ خویش درآورده است.